

## درباره کتاب «دوربرگردان»

## صریح و بی پرده از مدیریت جبهه مقاومت در سوریه

حسین شرفخانلو  
نویسنده

فکر کن سوار ماشینت داری توی بزرگراه با سرعت زیاد، راحت را می‌روی. چهار چرخ ماشین و موتورش سالم و راحت هموار، یک هو متوجه می‌شوی که ای دلی غافل، باید از جایی می‌پیچیدی و حواست نبوده و حالا هرچه بروی و هر قدر که

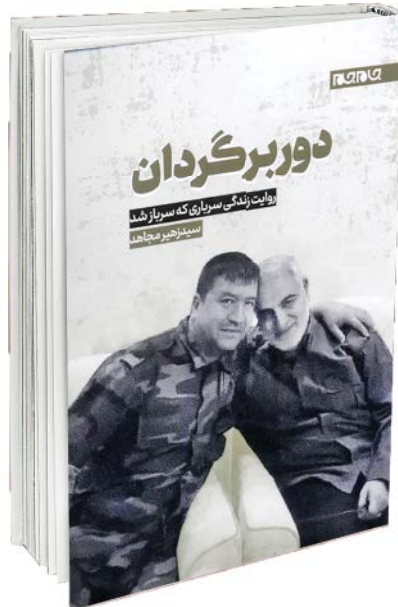
بیشتر گاز بدهی، از مقصدت دور و دورتر خواهی شد.

بزرگراه است و جا برای دنده عقب گرفتن یا دور زدن و حتی ایستادن نیست. عین مرام لات‌ها که لاتی‌شان توقف و دنده عقب ندارد و شانس است اگر بگوید، جلوتر یک دوربرگردان جلویت سبز شود و بتوانی برگردی به راه. بی آن‌که به مرام لات‌ات خدشه‌ای وارد شود!

این، حکایت خیلی از ماست. خیلی‌ها مان خیلی‌ها دارد زندگی مان داشته‌ایم که باید حواس مان به مسیر می‌بود و نبوده و الان داریم خارج می‌زنیم و دوربرگردان لازمیم! مثل سلیمان قصه کتاب «دوربرگردان» که سیدزهر مجاهد، به نهایت هنرمندی، تصویر «اولین»‌های زندگی مهاجری را ساخته که با خانواده و پدرش که قضا را معاون شهردار بود، از مزارشریف به زور کمونیست‌ها تاراند شده و سر از مشهد و محله افغانستانی‌ها درآورد و در حسرت ثبت نام در مدرسه کاشانی، از تحصیل جا ماند و سر از لاتی و قمه‌کشی و دعوا و توجه‌پروری درآورد....

سلیمان ما که آن روزها معروف به «ملای کاشانی» بود اما هر خطی که می‌کرد، حواسش به نمازش بود و حالا ابایی ندارد از به تصویر کشیدن روزهایی از عمرش که لات‌ها و گنده لات‌های مشهد روی اسمش حساب باز کرده بودند و قرق و حریم داشت برای خودش و اسمش پشت حریفان و لات‌های باقی محلات و حتی شهرهای دیگر را به لرزه در می‌آورد!

دوربرگردان؛ کتاب اخیر نشر جام جم که از قضا نویسنده و راوی‌اش هر دو مهاجرند، به زیبایی تمام و سحر کلمه، موضوع مهاجرت را از دل مهاجران به تماشا گذاشته و من یکی که تا قبل از خواندنش، این همه شفاف و عینی، نشده بود که به مهاجران کشور همجوارمان نگاه کنم. گرچه شغل من ربط غیرمستقیمی به آوارگان افغانی دارد و به رغم این‌که آذربایجان و شهر من از مرزهای شرقی ایران دورست و افغانی‌ها اجازه تردد و اقامت در منطقه ما را ندارند، ماهی یکی دو نوبت - اقلا - با این جان‌های



گرامی حشر و نشر داشته و دارم.

روایت نرم و سبک و به کار نبردن کلمات قلمبه و سلمیه، راست گفتن و نترسیدن از گفتن درست و نه درشت اتفاقات، سادگی راوی در بیان اتفاقات و نگاه خوب و

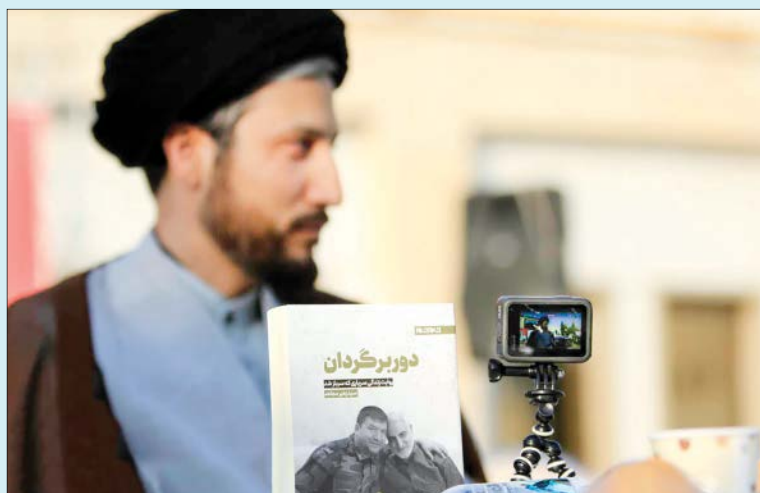
هنرمندانه نویسنده به سوژه را نقطه قوت کتاب می‌دانم و از خدا پنهان نیست و از شما هم پنهان نباشد این‌که هر کسی خواسته باشد دوره کوتاه و فشرده لاتی را به تخصصی‌ترین شکل ممکنش بگذراند، بد نیست فصول اولیه دوربرگردان را یک دور بخواند!

مرارت عبور غیرقانونی از مرز و بلایی که قاچاقیان انسان سر آدم می‌آورند که مسلمان نشنود کافر نبیند، گریه‌های پای ضریح امام رئوف حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء و رسیدن ملای کاشانی به دوربرگردانی که او را برگرداند به مسیر و مرده را زنده کند و او را تا خود خط مقدم جبهه سوریه ببرد، از فصول درخشان کتاب است و سرگل اتفاقات به نظر من وقتی افتاد که به جان سلیمان قصه ما، در یک شب مهتابی، در زینیه دمشق، دم عشق دمیده شد....

باز از خدا پنهان نیست و از شما هم نباشد که من یکی هیچ رقم باور نمی‌کردم که آدمی به این مختصات، بلد باشد زنی را دوست داشته باشد و نه دوست که عاشقش شود.... مردی که ابایی ندارد بگوید در اولین عملیات، وقتی پایش به تله انفجاری گیر کرد، به رغم همه لاتی و نترسی‌ای که داشت، ترسید!

از نگاه تاریخ‌نگاری شفاهی هم دوربرگردان در قله است. آنجا که از چشم سلیمان، ابوحامد و حاج قاسم و لشکر فاطمیون را به تماشا می‌نشینیم و او صریح و بی‌پرده از بد و خوب مدیریت جبهه مقاومت در سوریه می‌گوید و ابایی ندارد از این‌که دلیل ناکامی‌ها را به صراحت و شفافیت بگوید. از بس که نه لات؛ لوتی و صاف و ساده است!

دوربرگردان را هفته پیش و در خلال سفری یک‌روزه خواندم و تمام کردم. بس که جذاب و کشنده بود. رحمت و رضوان خدا بر حاج قاسمی که کیمیای وجودش به هر مس و به هر گلی که خورد، طلایش کرد.



سال ۱۴۰۱ همچنان فرمانده تیپ امام حسین (ع) است و لشکر فاطمیون در سوریه به عنوان نیروی پشتیبان حضور دارد. کتاب دوربرگردان در ۲۸۰ صفحه و بهای ۸۸ هزار تومان توسط جام جم منتشر شده است.

سلیمان خود سیدزهر مجاهد برای روایت سرنوشت زندگی‌اش انتخاب می‌کند که دوربرگردان بعد یک شش سال طی سفرهای سلیمان به ایران به نگارش و چاپ درمی‌آید. سلیمان در پایان کتاب اشاره کرده که تا ابتدای



## رمان

درباره رمان «معجزه معلق»  
فضاسازی زن نویسنده  
از بازار آه‌ن

رمان «معجزه معلق» نوشته مریم مطهری‌راد، رمانی اجتماعی است که با توجه به حوادث و موقعیت‌های داستانی در حیطه رمان‌های جنایی-پلیسی نیز قابلیت بررسی دارد. داستان این رمان به زنی به نام ماهنی می‌پردازد که زندگی عادی‌اش با حادثه‌ای فرو می‌باشد. ماهنی که فشار زیادی را برای سرپا نگه داشتن خانواده متحمل شده با واکنشی روانی به عادت‌های که در کودکی داشته برمی‌گردد و به این ترتیب زندگی قابل تحملی برای خود ایجاد می‌کند. در این رمان ابعاد مختلف یک انسان نشان داده می‌شود. آن چیزی که در ظاهر نمود دارد و شخصیت مایل است آن طور دیده شود، در مقابل آن چیزی که باطنش را درهم می‌پیچد و درونش پنهان شده است. در واقع داستان، نقابی که شخصیت برچهره زده را کنار می‌زند و به دنیای درونش ورود می‌کند. دنیای مخفی و ممنوع‌الورود برای هرکسی که بیرون از ماهنی است. همین مسائل درونی است که شخصیت را درگیر می‌کند او را به بازی‌های عجیب و غریب دعوت می‌کند و تصمیم نهایی را برای رقم زدن سرنوشتش می‌گیرد. درونیات او باعث واکنش بیرونی می‌شود و حالا آناری که در جامعه برجای می‌گذارد پیچیده‌تر از درونیات پنهان فردی خواهد بود. ماجرا در



این داستان به ماهنی ختم نمی‌شود بلکه از طریق ماهنی به وضعیت اجتماعی و پیچیدگی‌هایش می‌رسد. در واقع گذر از مشکلات فردی قهرمان و رسیدن به مشکلات

عمومی جامعه این امکان را ایجاد کرده تا خواننده به راحتی بتواند شباهت دو حیطه را درک کند و به این پرسش برسد که هرکس چقدر می‌تواند به تنهایی در معضلات جامعه و متقابلاً در ایجاد تعادل و به سامان رساندن یک جامعه نقش داشته باشد. محمدرضا شرفی خوشان این کتاب را نمونه کامل یک مملکت دانست که با وجود داشتن معضلات متعدد، زمینه‌های اصلاح را نیز در خودش دارد.

ورود شخصیت‌ها با ماجراهای متعدد در رمان معجزه معلق امکان ایجاد موقعیت و صحنه‌های خوبی برای داستان فراهم کرده است. در واقع داستان روی موقعیت و صحنه سوار شده است. شهرنوش پارس‌پور درباره این رمان می‌گوید: این کتاب سوژه و صحنه‌های جذابی دارد. وی در وصف صحنه خانه، یکی از صحنه‌های رمان معتقد است: این صحنه، ارزشی معادل یک صحنه خوب پلیسی را دارد.

رمان معجزه معلق که در ۲۹۳ صفحه نوشته شده چندین موقعیت مکانی را به تصویر می‌کشد. یکی از مکان‌های پرحادثه این رمان، «آهن مکان» است. محیطی پرسر و صدا، خشن و بالقوه حادثه‌آفرین! جایی که هر روز تعداد زیادی کارفرما و کارگر در آن رفت و آمد و فعالیت می‌کنند. نویسنده تلاش کرده موقعیت مکانی منسجمی با مرکزیت آهن مکان ایجاد کند. به همین دلیل حواشی آهن مکان، شهری، صالح‌آباد و آسایشگاه امین‌آباد از دیگر موقعیت‌های مکانی است که شخصیت‌ها در آن رفت و آمد می‌کنند. در این بین بافت‌های سنتی و مدرن شهری را نیز در داستان می‌بینیم که البته به نوعی نقبی به وضعیت شهری تهران می‌زند. □